

نکنند. ما موران کنسولگری مکزیک در حالیکه با من رفتاری مودبانه داشتند بهیچوجه نخواستند ایرانیها را بپذیرند. رفتار کارمندان کنسولگری آمریکا که در پشت شیشه‌های ضدگلوله با آوارگان ایرانی سؤال و جواب میکنند بابتی تفاوتی کامل همراه است. از آنجا که ما میل به کمک به این بی‌پناهان بودم، نامه‌ای به سرکنسول آمریکا نوشتم و از او خواستم اجازه دهد بهمراه یکی از ایرانیان بدیدنش بروم و با تشریح وضع او، ویرا با وضع واقعی دیگر آوارگان ایرانی نیز آشنا کنم. سرکنسول با پذیرفتن من موافقت کرد، ولی حاضر به ملاقات آواره ایرانی نشد.

بانو پیترسن در نتیجه‌گیری از سخنان مفصل خود

گفت:

"... بنظر میرسد که بنا بدلایلی نامعلوم همسه سفارتخانه‌ها و کنسولگریها در پاکستان با یکنوع توافق ضمنی تصمیم گرفته‌اند نه تنها حضور آوارگان ایرانی را نادیده بگیرند، بلکه کوشش خود را بکار برند تا به آنها اجازه خروج از داخل مرزهای پاکستان راندهند. برای دولتهای غربی از جمله آمریکا کار بسیار ساده و درعین حال ظاهریست است که در حمایت از آوارگان افغانی با سروصدا و تبلیغ هرچه بیشتر اقداماتی انسانی انجام دهند، چون با حمایت از افغانها احساسات فدروسی آنان سیراب میشود، ولی همین دولت وقتی که پای آوارگان ایرانی بمیان می‌آید، ترجیح میدهد که ایمن احساسات انسانی را نادیده بگیرد و سکوت اختیار کند."

خواندن این گزارش تلخ ، و آگاهی براینهمه رنج و پیرشانی وبی سروسامانی ، و این همه تحقیر و توهین — طبعا دل های ایرانی را بدرد میآورد ، و همدردی عمیقی را نسبت بدین نوجوانان سرگردان وبی پناه ، که همه برادران و خواهران یا فرزندان نادیده و ناشناخته و ایند در وی بر میانگیزد . بدیهی است که در چنین شرایطی ، من نیز مطلقا مایل نیستم نمکی بر زخم آنان پاشیده باشم ، ولی امید دارم که ایشان لااقل بعدها ، پس از آنکه از بیسروسامانی بدر آمدند و دیگر باره صاحب وطنی و هویتی و حیثیتی شدند ، منصفانه از خود بپرسند که آیا در سال ۱۳۵۷ ، یعنی در آن هنگام که همه آنان از زندگانی کم و بیش مرفهی برخوردار بودند ، و کانونهای گرم خانوادگی داشتند ، و مثل میلیونها نوجوان دیگر ایرانی به مدرسه میرفتند ، و درهای تحصیلات تخصصی فردا نیز بروی همه آنان گشوده بود ، و به احراز شغل مطمئنی در دوران پس از تحصیل نیز اطمینان داشتند ، و در آن هنگام که میتوانستند با آسانی و با هزینه کم به کشورهای خارج مسافرت کنند و برای ورود به شصت کشور حتی نیازی به روادیدنداشته باشند ، و در هر یک از این کشورها از همان هنگام ورود از احترام و اعتبار فراوان برخوردار باشند ، چه اندازه از آنان ، با ادعای آزادیخواهی و " مبارزه با ظلم و فساد " ، ولی با واقعیت اجرای برنامه های ویرانگری دیگران ، به خیابانها ریختند ، و مشت بلند کردند ، و " مرگ بر شاه " گفتند ، و احتمالا مثل بسیاری دیگر از " رزمندگان " اتومبیلها و ساختمانها و بانکها را آتش زدند و خراب کردند ، و بعد هم مفتخرانه در صاف جارو کشان خمینی به راه پیمائی پرداختند ، و آنقدر از پای ننشستند تا مملکتشان را به خاک سیاه نشانند ، و

خودشان را بصورت یهودیان سرگردان عصر جدید درآوردند؟  
و آیا بیاد میآوردند که در آن سالها، براثر کمبود  
کارگرایرانی برای آنهمه برنامه‌های ساختمانی و عمرانی  
و صنعتی، بیش از یک میلیون کارگر خارجی در ایران کار  
میکردند که قسمت اعظم آنها همین پاکستانیها بودند،  
که البته با هیچکدام از آنان رفتاری حقارت آمیز  
نمیشد، و بخلاف آوارگان ایرانی امروز، آنان امکان  
کار داشتند و حقوقهای خوبی دریافت میداشتند که برای  
تأمین زندگانی همه افراد خانواده آنها کفایت میکرد.  
و باین پرسش نیز پاسخ دهند که آیا قربانی بلائی آسمانی،  
زلزله‌ای، سیلی، طاعونی شدند، یا مغول و تاتاریدانان  
هجوم آورد؟ و یا اینکه خود طاعون و زلزله و مغول و  
تاتار خویش شدند؟

ایرانی پاکدل و دردمند دیگری، از این جمع  
آوارگان، معمای جانکاه هزاران خانواده سرگردان  
و بیوطن ایرانی را در دیارهای غربت چنین توصیف کرده  
است:

" کسی به فکر گلهای باغچه نیست . حقارتی که ما  
ایرانیان در دیار غربت و بچه‌هایمان باید تحمل  
کنیم بخاطر اینکه آدمهایی غیر متمدن (!) هستیم  
شدیدترین نوع شکنجه‌ای است که برای من وجود  
دارد... من هنوز با تمام وجودم ایرانی هستم و  
بچه‌هایم را نیز ایرانی بار آورده‌ام، با همان  
قوانین و سنتهای خوب و درست خودمان . به این کار  
هم افتخار میکنم . اما نمیتوانم فراموش کنم  
وقتی که پسر کوچکم با بدن کبودش بخانه میآید بخاطر  
اینکه بچه غیر متمدن شرقی بوده و از دیگر بچه‌های  
متمدن اروپائی کتک خورده است ، و نمیتوانم به  
چشمان پرغم دختر بزرگم نگاه کنم و در حالیکه غم

غربت و بی کسی و تنهایی در آن موج میزند —  
قلبم پاره نشود. آیا کسی بفکر این گلهای باغچه  
هست؟" (۱)

این بار نیز ، توجه بدین واقعیت مسلمما دردی  
عمیق بردل هرایرانی مینشاند ، ولی این پرسش راهم  
خواهنا خواه مطرح میکند که مگرما خودمان در آنهنگام  
که باغچه ای سرسبز و گلها ئی شاداب داشتیم که هیچ خطری  
شکوفایشان را تهدید نمیکرد ، بدست خودمان این باغچه  
را خشک نکردیم ، و گلها ئیش را از ریشه بدرنیا وردیم و بـه  
شوره زار نفرستادیم؟ و مگرما خود واسطه آن نشدیم که  
پسرکوچمان را به عنوان " شرقی غیرمتمدن" کتک بزنند ،  
و درچشمان دخترمان غم غربت و بیکی بنشیند؟ آیا این  
گلها ئی باغچه قربانی خشکسالی یا آفتی شدند ، یا آنکه  
خودمان آنها را پرپر کردیم؟

\* \* \*

توده های صدها هزار نفری که درچنین انقلاب قهقرا ئی  
مشت گره کردند و فریا دکشیدند و درراه ویرانی هم—  
دستا وردهای کشورخویش ، آگا هانه یانا خودآگاه نقش  
سیاهی لشکران اهریمن را ایفا کردند ، آن انقلابیون  
آرایش شده گزارشگران بین المللی نبودند که درراه  
دستیابی به دمکراسی سفارشی "جهان برزگان" پیکار  
میکردند ، موج هائی از انسانهای مسخ شده بودند که  
ازکارگاه مغزشوئی آخوند مستقیما به کوچها و خیابانها  
سرازیر میشدند ، همچنانکه چندی بعد از آن بصورت همیـن

---

۱- از مقاله "کسی به فکر گلها ئی باغچه نیست" ، از یک  
ایرانی مقیم اسپانیا ، نقل از هفته نامه کیهان ،  
چاپ لندن ، ۱۳۶۳

امواج انسانی به با تلاحهای مرگ هورالعظیم وهورالهویزه سرازیرشدند. برابرنهادن این ابزارهای بسی اراده کشتن وسوزاندن و ویران کردن، باکسانی که پیش ازاین درزمانها ومکانهای دیگرودرجوامع دیگر آگاهانه وبا هدفهای مترقی قیام کرده بودند، توهین مسلمی به همه انقلابهای واقعی وبه همه اصالتهای تاریخی است، زیرا که هر قدر هم کوشش شود، نه میتوان زنگی رابه شستن سفید کرد، نه میتوان خرمهره راجای مروارید گذاشت.

معیار اصالت یک انقلاب یا ارزش یک جنبش، نحوه مشت گره کردن وفریادکشیدن افراد آن، یا درجه فشردگی صفوف آنان، یا شدت وضعف تلاش ویرانگری آنان نیست. اینهاهنری است که همه انقلابها وهمه جنبشها، حتی اصلترین آنها نیزدارند. معیار واقعی دراین میدان، اصالت یا عدم اصالت آرمانهای یک انقلاب است، و درجه ارزش هدفهای که این جنبش یا انقلاب درراه آن ها پایه گذاری میشود. جنگجویان گاریبالدی وپیراهن سیاهان موسولینی هردو ایتالیائی بودند، اما آن جنگجویان که در راه وحدت واستقلال سرزمین خویش پیکار میکردند ازآغاز مورداحترام مردم جهان بودند وامروزنیستند، واین پیراهن سیاهان جز نفرت ملی وجهانسی بهره ای نداشتند وندارند، زیرا که نه تنها سرکوبگران مردم اتیوپی وآلبانی ویونان شدند، بلکه سرکوبگران ملت خودشان نیزبودند. فرانسویانی که درسازمانهای مقاومت دوران جنگ جهانی دوم باآلمانهای هیتلری به نبرد مرگ وزندگی برخاستند، آنروز قهرمانان ملت خویش بودند وامروز نیزهستند، ولی همین فرانسویان، وشاید همان رزمندگان، وقتیکه بروی استقلال طلبان الجزائر آتش گشودند حتی موردنفرت بسیاری از مردم خود

فرانسه قرار گرفتند. سربازان ارتش سرخ کسه در استالینگراد ولنینگراد حماسه آفریدند، در سرکوبی مردم مجارستان و چکوسلواکی و افغانستان، نشان افتخاری دریافت نداشتند. boy های آمریکائی نیز که در وردن و نرماندی و مونته کاسینو پیام آوران آزادی بودند، از گواتمالا و سن دومینیک و ویتنام سرفراز بازنگشتند. شاید بازدید تابستان ۱۹۸۵ رئیس جمهوری آمریکا از گورستان آلمانی که چند سرباز "اس.اس." هیتلری نیز در آنجا خاک سپرده شده بودند، موج جهانی خشمی که این دیدار به همین علت برانگیخت، گویای روشنی برای این واقعیت باشد که در ارزیابی ارزشها، معیار اصلت نفس سرباز بودن یا انقلابی بودن نیست، ارزش هدفی است که سرباز بخاطر آن کشته میشود، و انقلابی بخاطر آن میجنگد.

انقلابیونی که حکومت را از دست و لو بدترین دستگاه حاکمه جهان بگیرند و آنرا تحویل آخوند بدهند، اگر این کار را آگاهانه کرده باشند خائند، و اگر ناآگاهانه کرده باشند احمق، و بهر حال انقلابشان انقلاب "شکوهمند" نمیتواند بود، فقط انقلاب آنهائی میتواند بود که یا عمداً ناموس خود را بدشمن فروخته اند، یا به اصطلاح عامیانه پاریسی به غیر عمد "مغز خر خورده اند". تحلیل واقع بینانه انقلاب کوچک و بزرگسال ۱۳۵۷، نشانگر روشن آن است که انگیزه اصلی توده های راه پیمایان صدها هزار نفری، نه تنها آن ایدآل های روشنفکرانه "کاملاً دمکراتیک" که توطئه گران بیگانه یا فرصت طلبان و یا خیال بافان خودی برایشان ساخته بودند نبود، بلکه در مورد اکثریت قاطع آنها حتی آن "ایثارگری اسلامی" نیز که بعداً آخوند بدانان نسبت داد نبود. انگیزه واقعی آنان، ارضاء عقده های متراکمان

نسبت به کسانی بود که به حق یا بناحق از شرایط مالی بهتر و از امکانات اجتماعی ممتازتری برخوردار بودند، و این ها برای نخستین بار فرصتی بدست آورده بودند که این افراد را از این شرایط و از این امکانات محروم کنند. این حقیقت را سفیر وقت ایالات متحده در ایران نیز، با آنکه خود از مخالفان رژیم و از هواداران انقلاب بود، در آخرین کتاب خودش بصراحت متذکر شده است :

" چماقداران انقلاب و در نهایت امر صاحبان واقعی قدرت سیاسی نخواستند ، توده های مردمی بودند که خیابانها را در اختیار خود گرفته بودند . این توده ها از افرادی تشکیل شده بودند که نه بخاطر انگیزه های سیاسی یا مرامی و یا عقیدتی ، بلکه صرفا بخاطر عقده ها و کینه ها و ناکامیهای خود با نظام موجود به ستیزه برخاسته بودند . اینان همان مردمی بودند که توده های خیابانی پائیز و زمستان سال ۱۹۷۸ از جمع آنها بوجود آمد ، همانهایی که فریاد میزدند ، پنجره ها را با سنگ میشکستند ، اتومبیلها را با میله های آهنی درهم میکوبیدند یا به آتش میکشیدند . اینها ماده بودند که علیه هر کس یا هر سازمانی که بنظرشان نماینده قدرت حاکم بود عصیان کنند ، و از آنجا که شاه نماینده همه نظام معرفی شده بود و تمام مقامات تقصیرنا را ئیها را بگردن همین نظام میانداختند بی آنکه سهم خودش را در این نابسامانیها به حساب آورند ، شاه بصورت هدف مشترک دشمنی همه آنان درآمد . و هنگامیکه آنها شخصی را بنام خمینی مظهر مجسم همین عقده ها و کینه ها و نفرت های خود یافتند ، خیلی آسان او را به رهبری خود پذیرفتند . " (۱)

---

۱ - William H. Sullivan ، در کتاب Obligato ، چاپ نیویورک ، ۱۹۸۳ ، ص ۲۷۱

گزارشگر روزنامه "فیگارو" اخیراً با تحلیلی  
کاملاً مشابه، در همین زمینه نوشت:  
"سپاه چهارصد هزار نفری پاسداران صرفاً از افراد  
عقده‌ای و در سطح غالباً پائین فکری مرکب شده‌است  
که هم پول میگیرند و هم قدرت پیدا میکنند." (۱)

مدتی پیش، این تمثیل را در جایی خواندم که  
روزگاری جبرئیل از جانب خداوند ما موریت یافت بصورت  
مردی جا افتاده و موقر، نزد بندگان مختلف او برود و  
ناراحتیهای آنها را جویا شود و این ناراحتیها را  
حتی المقدور برطرف سازد. در اجرای این فرمان، وی به  
نزد کسان گوناگونی در سرزمینهای مختلف رفت و  
ناراضی غالب آنها را این یافت که همسایه آنها وضعی  
مرفه‌تر از ایشان دارد، و او با وعده اینکه بدانان نیز  
همان چاه نفت، یا همان مزرعه، یا همان شغل پردرآمد،  
و یا همان وضع خوب خانوادگی را خواهد داد همه را راضی  
کرد. ولی وقتی که به ایران آمد و به پیرزنی که ناراضی  
بود از اینکه همسایه‌اش دویز و چهار مرغ دارد و او ندارد  
و عده داد که با و نیز چهار مرغ و دو بز بدهد، پیرزن  
گفت: "نه. من برای خودم بز و مرغ نمیخواهم،  
میخواهم همسایه‌ام مرغ و بز نداشته باشد."

مطلبی مشابه را نیز سالها قبل در کتاب مشهور و جالب  
"یادداشتهای سرگرد تا مسون" نوشته "دانیوس" نویسنده  
شوخی معاصر فرانسوی خواندم که در همه آن جا معفرانسه  
از زبان یک سرگرد بازنشسته انگلیسی مورد انتقاد  
شیطنت آمیز قرار گرفته‌است. در این کتاب از ارزیابی  
میجرتا مسون نقل شده است که وقتی که در یک خیابان پاریس



یک اتومبیل گرانقیمت میگذرد، یک عابر آمریکایی یا انگلیسی عادتاً بدیدن آن با خود میگوید: "کی میشود که من هم چنین اتومبیلی از خودم داشته باشم؟". ولی عابر فرانسوی از خودش میپرسد: "کی میشود که این پدروخته را از اتومبیلش پائین بکشم؟" (۱)

متأسفانه، بموازات این واقعیت انقلابی، واقعیت انقلابی دیگری نیز وجود دارد که تقریباً در همه انقلابهای گذشته آزمایش شده است، و آن این است که فردای این انقلابها غالب همین اتومبیل نشینان یا از تورانقلاب میگریزند و یا با انقلاب سازش میکنند، و درست همانهایی قربانی میشوند که یا اصولاً پرونده‌ای سیاه ندارند، و یا سیاه‌نامگیشان بسیار کمتر از بهائی است که برای آن میپردازند. و تازه از این راه اصل مال اندوختن یا مقامی برتر از استحقاق داشتن از میان نمیروند، فقط مال اندوزان و مقامداران جا بجا میشوند. انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، انقلاب مشروطیت ایران، و بسیاری انقلابهای قدیم و جدید دیگر، پابرجائی ایمن واقعیت را نشان دادند، و انقلاب "اسلامی" ایران نیز، در عمل بیش از هر انقلاب دیگر بر آن صحنه نهادهاست.

در انقلاب نکبت‌بار ایران، آنهایی که در همان مراحل اول قربانی شدند غالباً از شایسته‌ترین افراد میهن پرست و کاردان کشور و از سپیدنا مه‌ترین فرزندان ایران بودند. هویداها، خلعتبریها، پاکروانها، رحیمی‌ها، جهانبانی‌ها، خسرو دادها، بدره‌ای‌ها، و بسیاری خدمتگزاران دیگر این سرزمین، همراه با صدها افسری که به شرافت سوگند سربازی خود وفادار مانده بودند

---

۱- Les carnets du Pierre Daninos در کتاب Major Thompson، چاپ پاریس، ۱۹۵۴

بپای جوخه‌های اعدام رفتند، ولی آن کارکنان ساواک که خود را در خدمت "ساوامای" اسلامی نهادند مقام خویش را محفوظ نگاه داشتند و ترقی هم کردند، و آن افسران بلند پایه که شرافت و سوگند سربازی خویش را زیر پای نهادند و در خدمت ویرانگران وطن درآمدند غالباً زبانی ندیدند. پیمان بستگان طرح نجات بخش "نوژه" برای رهایی کشور در آن هنگامی که هنوز ویرانی به چینی پایه‌های نرسیده بود با جان خویش قمار کردند و باختند، ولی آدمکشانی که فقط در قتل بیگناهان و در آتش زدن و غارت کردن تخصص داشتند و بعد هم بعنوان انجام وظایف شرعی به هم‌این جنایتها افتخار کردند- سپاه پاسداران را سا زمان دادند تا زنها و بچه‌های کشور خویش را به فتوای قاضی شرع پای دیوار بگذارند و به گلوله ببندند.

در زمینه مالی نیز، آنان که حسابشان پاک بود در سرزمین خویش ماندند، و چه بسیار که بزند آنها افتادند یا کشته شدند، اما غارتگران واقعی از کالیفرنیا و نیویورک و لندن و پاریس و کستاریکا و بسیاری شهرها و کشورهای دیگر سردرآوردند. و درباره آن جماعتی که به برکت انقلاب جان‌نشین اینان شدند، بهتر است به گفته یکی از کارگردانان دست‌اول خود جمهوری اسلامی، در مقام رئیس دیوان عالی کشور، استناد کنم که:

"جامعه اسلامی مابسوی فساد بیشتر و بیشتر لغزش غیرقابل انکاری دارد. آقایان روحانیون به تجمل پرداخته‌اند، و دنبال مال اندوزی رفته‌اند. رشوه و ارتشاء معرکه می‌کند و فساد سرتاسر کشور را گرفته است. در حال حاضر همان ریخت و پاشها و همان اسرافکاریها و همان دزدیها و هم‌ان

خوشگذرانیهادرحدی وس

انقلاب سال ۱۳۵۷

بود. انقلابی بود برای  
بود آنچه ساخته میشود. و  
انقلاب خودرانیا زمند رهبر  
نیازمند رهبری کسانی یافد  
مجسم عقده‌ها وکینه‌ها و وسیله  
او باشند، وبهمین جهت نیز  
کبیر" خودبرگزید که از میان ت  
باحس کینه‌توزی آشنا بود.

اتفاقا آزمایشهای فراوان

که هیچ نیروئی برای برانگیختن تو  
ازنوع انقلاب ایران، کارآتر از ه  
نیست. این "قانون انقلابی" را پیش  
هیتلر، " رهبرکبیر" دیگری که حکومت  
یاندانسته پا در جای پای او گذاشته  
تذکر داده بود:

" جماعت حیوانی است که تنها از غرا

پیروی میکند، و هر قدر این غریزه‌ها  
باشند اشتیاق جماعت به پیروی از آنه  
میشود. کارگشایترین این غرائز، حس  
است. راز پیروزی من در همین اس  
میتوانم تعصب توده‌ها را برانگیزم تا آن  
آسانی در خدمت خواستهای خودم بکارگیرم  
راه کینه‌توزی آنانرا دامن میزنم، و درم  
آنها نیز بی هیچ تردیدی از دستورالعمل ه

۱ - موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور، در  
نماز جمعه تبریز، ۱۹ مرداد ۱۳۶۳

یک اتومبیل گرانقیمت میگذرد،  
انگلیسی عادتاً بدیدن آن باخ  
من هم چنین اتومبیلی از خود  
فرانسوی از خودش میبرد: "  
را از اتومبیلش پائین بکشم

متاسفانه، بموازان  
واقعیت انقلابی دیگری ن  
انقلابهای گذشته آزما

فردای این انقلابها:

تورا انقلاب میگیرزند

همانهای قربانی ه

ندارند، و یا سیاه

که برای آن میبرد

اندوختن یا مقام

نمیروند، فقط ما

انقلاب فرانسه

و بسیار انقلاب

واقعیت ران

در عمل بیش

در

مراحل ا

میهن پ

ایران ب

جهان

خدمت

که

—

شعارهایی که من بدانان میدهم پیروی میکنند. اصل  
این است که در گفتگو با جماعت جائی برای منطق  
وجود ندارد." (۱)

و باز گفته بود:

"نبوغ یک رهبر در این است که بتواند همهٔ نفرتها  
و کینه‌ها را در وجود یک دشمن واحد متمرکز  
کند." (۲)

در نظرا و حتی وجود عاملی که بتواند این کینه

توزی را برانگیزد، نه تنها ضروری بلکه مطلوب بود:

"از هیتر پرسیدم: آیا عقیده دارید که با ید تمام  
یهودیان نابود شوند؟ جواب داد: نه، زیرا در  
آن صورت برای برانگیختن احساس کینه توزی در مردم،  
میباید دوباره بفکر اختراع آنها بیفتم." (۳)

پیش از او، یکی از همین یهودیان، که یک سخنسرای

درجه اول آلمان نیز بود، در همین باره گفته بود:

"آنچه را که محبت و عاطفه نمیتواند انجام دهد،  
کینه و نفرت به انجام میرساند." (۴)

و باز پیش از او متفکر بزرگ دیگری نوشته بود:

"وقتی که روح کینه و نفرت، گرایشهای کسان را  
به تعصب، بیرحمی، عصیان و ویرانگری برانگیزد،  
نیروئی پدید میآید که غالباً هیچ چیز قـدرت  
پایداری در برابر آن ندارد." (۵)

- 
- ۱ - M. Broszat در کتاب Der Staats Hitlers  
چاپ مونیخ، ۱۹۶۹، ص ۱۱۴
- ۲ - Adolf Hitler در کتاب Mein Kampf
- ۳ - Hermann Rauschnig در کتاب Hitler  
speaks، چاپ نیویورک، ۱۹۴۵، ص ۱۷۲
- ۴ - Heinrich Heine در کتاب Zur Geschichte  
der Religion und Philosophie in  
Deutschland
- ۵ - Essais در Montaigne

ومتفکر بزرگ دیگری گفته بود :  
" نفرت و کینه بیشتر از آنکه از ظلم واقعی سرچشمه  
گیرد ، از عقده های حقارت سرچشمه میگیرد ." (۱)

آنچه در سال ۱۳۵۷ در کوچه ها و خیابانهای ایـران  
گذشت ، جلوه تازهای از قدرت ویرانگری همین عامـل  
" کینه " بود ، و طبعاً چنین عاملی ، با اعتراف خود  
راهگشایان دست اول انقلاب نمیتوانست نشانی انسانی  
داشته باشد :

" مشتهای گره کرده ، جبین های درهم رفته ، مرگ  
خواهی و ستیزه جوئی این انقلاب بیشتر یـسـاد آور  
انقلابهای طبقاتی کمونیستی بود تا ارائه دهنده  
چهره تابناک رحمة للعالمین محمدی ." (۲)

" از مردم خواسته شده بود که خود را خدمتگزار  
انقلاب بدانند ، ولی کینه جوئی چنان اوج گرفته  
بود که افراطیها حتی از اخراج سپورها و پیشخدمتها  
نیز راضی نمیشدند ، و میخواستند تمامی آشـار  
نظام گذشته ، چه مثبت و چه منفی ، حذف شود ." (۳)

نباید ناگفته گذاشت که انقلابیون راه امام ، در  
جاشیه این انگیزه کینه توزی ، از انگیزه مؤثر دیگری نیز  
برخوردار بودند که چندان هم ایثارگرانه نبود ، و آن  
امید تحقق وعده های بود که با گشاده دستی بدانان داده  
شده بود . قرار بود بمحض پیروزی انقلاب ، آب و برق  
و اتوبوس و نفت و خانه به رایگان در اختیار " ایثارگران "  
گذاشته شود و روزی هشتاد تومان پول دستی نیز بین هر

---

۱ - Pascal در Pensées

۲ - مهدی بازرگان ، در کتاب " انقلاب درد و حرکت " ،  
چاپ تهران ، ۱۳۶۳ ، ص ۱۱۴

۳ - همان کتاب ، ص ۶۵ و ۷۰

خانواده توزیع شود، بطوریکه تا مدتی همشیره‌های  
خانه‌دار هرروز صبح از کدبانوان همسایه خود جویا میشدند  
که بالاخره جیره نقدی خود را دریافت داشته اند یا خیر؟

تنها چندروز پس از بازگشت به ایران، رهبر کبیر  
انقلاب که در نوفل لوشاتو یک دوره ممتد " وعده  
دادن و ایفانکردن" را آزمایش کرده و نتیجه رضایت بخش  
گرفته بود، در ادامه همین آزمایش، در مدرسه فیضیه  
قم اظهار داشت:

" فقط به این دلخوش نباشید که ما برای تان مسکن  
میسازیم، آب و برق را برای طبقه مستمند مجانی  
میکنیم، اتوبوس را برای طبقه مستمند مجانی  
میکنیم. البته همه اینها را میکنیم، اما دلخوش  
به همین مقدار نباشید. ما معنویات شما را،  
روحیات شما را هم عظمت میدهیم. ما شما را به  
مقام انسانیت میرسانیم. هم دنیای تان را آباد  
میکنیم، هم آخرت تان را." (۱)

و چند هفته بعد از آن، همین " آیت الله العظمی"  
بموجب اعلامیه‌های در تاریخ هشتم فروردین ۱۳۵۸  
اعلام داشت که " همه مردم محروم ایران صاحب خانه و  
مسکن شخصی خواهند شد."

درنم با ران رحمت انقلاب، یکی از ستایشگران  
"رحمت آور" بزرگ لازم دید توضیحات بیشتری در این  
باره در اختیار مؤمنین بگذارد:

" امام می‌آید. با صدای نوح، با طیلان و تیشه  
ابراهیم، با عصای موسی، با هیات صمیمی عیسی،  
و با کتاب محمد می‌آید، و دشتهای سرخ شقایق را

---

۱ - خمینی، در دیدار با طلاب مدرسه علمیه قم،  
۱۰ اسفند ۱۳۵۷

میپیماید، و خطبه‌رہائی انسان را فریادمیکند... وقتی کہ امام بیاید، دیگر کسی دروغ نمیگوید، دیگر کسی بہ خانہ خود قفل ہم نمیزند، دیگر کسی بہ باجزاران باجی نمیدهد، مردم برادر ہم میشوند و نان شادیشان را با یکدیگر بہ عدل و صداقت تقسیم میکنند. دیگر صفی وجود نخواهد داشت؛ صفای نان و گوشت، صفای نفت و بنزین، صفای مالیات، صفای نام‌نویسی برای استعمار، و صبح بیداری و بہار آزادی، لبخند میزند. باید امام بیاید تا حق بجای خود بنشیند، و باطل و خیانت و نفرت در روزگار نماند. این را من از کلام خدامیکویم، در سوره مبارک اسری." (۱)

وعلیرغم آمدن امام، و با وجود شرکت دستہ جمععی نوح و ابراہیم و موسی و عیسی و محمد در این مراسم امضای عہد و پیمان، چندی بعد از آن بزرگترین مقام قضائی ہمین جمهوری الہی، در خطبہ نماز دشمن شکن جمعہ خود گفت:

" حقیقت این است کہ ما برای مستضعفین هیچ کاری نکرده ایم. در اول انقلاب با آنها وعدہ دادیم کہ آب و برق برایشان مجانی خواهد بود، اما بعد از پنج سال باید گوئیم کہ نتوانستیم این کار را بکنیم. متأسفانہ وعدہ‌های زیاد دیگری ہم در بدو پیروزی انقلاب دادیم کہ آنها ہم عملی نشده است. حالا بہر علتی بود، ولی نتیجہ ہمین بوده است." (۲)

- 
- ۱ - طہ حجازی (ح. آرزو)، روزنامہ جنبش، ۷ بہمن ۱۳۵۷  
۲ - موسوی اردبیلی، در خطبہ نماز جمعہ، تبریز، ۱۹ مرداد ۱۳۶۳

\* \* \*

"انقلاب اسلامی" ایران ، بهمان اندازه که یک  
"انقلاب کینه" بود ، یک "انقلاب فریب" نیز بود ، و این  
فریب بخصوص از اینجهت نابخشیدنی تر بود ، که بنام خدا  
ودین و با بهره‌گیری بیش‌رمانه از احساسات و معتقدات  
مذهبی مردم صورت گرفت .

اکنون که با گذشت سالها ، ارزیابی دقیقتری از  
واقعیات در پرتو اطلاعات منتشرشده امکان پذیرشده  
است ، تردیدی باقی نمانده است که در این انقلاب " پاک  
و اسلامی " همهء دست‌اندرکاران داخلی و خارجی انقلاب  
از همان آغاز به راه فریب‌بیدریخ رفتند و روش  
دروغگوئی بی حدومرز در پیش گرفتند ، و بیش از همه خود  
آن کس دروغ گفت که اطرافیان او را از زیر درخت سیب  
نوفل لو شاتو و از طریق رسانه‌های گروهی جهان غرب  
برای صدها میلیون مردم بیخبر در سراسر جهان مظهر مجسم  
صداقت و تقوی معرفی کردند ، و بعدا بالاترین مقام  
قضائی کشورش او را "تالی معصوم" نامید ، و مهمترین  
روزنامه جمهوری اسلامی درباره‌اش نوشت : " آیا در  
تمام جهان معاصر سراغ دارید انسانی را که راست‌تر  
از خمینی گفته باشد؟" . و این "راستگوترین انسانها"  
و "تالی تلو معصوم جهان اسلام" ، تنها در مدت ۱۱۸ روز  
اقامت در نوفل لو شاتو ، در بیاناتی که از او ضبط شده  
است ، بیش از صدها بار دروغ آشکار گفت ، یعنی حرفهائی  
را گفت که بدانها اعتقاد نداشت ، و خودش هم میدانست که  
بدانها اعتقاد ندارد ، و فقط بخاطر فریب دیگران  
میگوید ، و بزرگترین این دروغها این بود که در همان  
ضمن که آنها را می‌گفت ، خود را مجری احکام همان کتاب



خدا میدانست که در آن گفته شده بود: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی را بر زبان می‌گوئید که در عمل خلاف آنرا می‌کنید؟" (۱)

مدتها پیش در اوستا، آمده بود که:

"از بسیاری دروغ اوبه این رسید که آوازه و نام یابد، و این همان بود که خواسته‌ها بود." (۲)

و:  
"ریاکاری او از دروغ و خودستایی سرچشمه گرفته بود، و پیروان او نیز از تبه‌کاران بودند." (۳)

و نه تنها کارنامه خود "ولی فقیه" بلکه کارنامه همه آخوندان کارگردان این انقلاب، سیاه‌نامه‌ای است که در آن بطور منظم، بی‌وقفه، سیستماتیک، دروغ پشت دروغ و فریب پشت فریب ثبت شده است، و در این مورد میان آخوندهای حرفه‌ای یعنی آنها که نسلا بعد نسل دروغگو بوده‌اند، و راهگشایان آخوندپیشه آنها، چه در درون کاخ سفید و واشینگتن و چه در کانونهای روشنفکران و لیبرالها و حقوقدانان و دانش‌اندوختگان و چپگرایان و راست‌گرایان "رنگین کمان" مرا می‌انقلاب، فرق زیادی نمیتوان یافت.

بررسی ساده‌ای در نوشته‌ها و گفته‌ها و ضدونقیض‌های پایان‌ناپذیر خمینی، نه تنها در چندساله گذشته، بلکه از همان دوران طلبگی او در قم، نشان می‌دهد که محرک اصلی وی در همه موارد نه ابلاغ و اجرای واقعی موازین اسلامی، بلکه قدرت جوئی شخصی بوده و مذهب در این مورد وسیله قرار گرفته است. اگر خمینی بجای محیطی مذهبی، فی‌المثل در محیطی نظامی پرورش یافته بود احتمالاً پینوشه‌ای میشد، و اگر در محیطی اقتصادی رشد کرده بود به

---

۱ - قرآن، سوره صف، آیه ۲

۲، ۳ - اوستا، اهنودگات، یسناها ۳۲، بندهای ۳۶

راه را کفلمیرفت . در ضوابط عملی او - شایده حتی بی آنکه خودش متوجه باشد - مذهب بازار مبارزه برای کسب قدرت است . بهمین جهت میباید همیشه با نیازها و انگیزه های اودر شرایط مختلف زمانی و مکانی تطبیق کند . اگر این شرایط فرق کند ، فتاوی شرعی نیز بهمین میزان تغییر شکل میدهد ، و اگر شرایط بکلی برعکس شود ، این فتاوی کاملاً متناقض یکدیگر را زکار درمیآیند .

بر مبنای چنین ضابطه ای ، میتوان در صورت ضرورت به تفسیر دلخواه از آیات قرآنی و احادیث مذهب - پرداخت و حتی میتوان در این روایات دستکاری کرد . همچنانکه میتوان - بطوریکه در صفحات بعد خواهد خواند - درباره اصول واحدی مانند اصل بنیادی ولایت فقیه ، به اقتضای شرایط و امکانات گوناگون ، نظرات متفاوت و گاه کاملاً متناقض ارائه کرد .

کتاب حاضر یک کتاب بحث مذهبی نیست - که پیش از این کتاب دیگری را تماماً بدان اختصاص داده ام (۱) - با این وجود ضروری میدانم در این مبحث "انقلاب فریب" ، بعنوان توضیحاتی اصولی درباره "فریب قدر اول" انقلاب ، یعنی فریب بنام مذهب ، آنهم در موردی که مستقیماً به رهبر کل انقلاب مربوط میشود ، شواهد مذهبی چندی را نقل کنم ، که طبعاً قدری جنبه "ثقیل و تخصصی پیدا میکند .

چنانکه گفته شد ، در نوشته ها و گفته های متعدد مذهبی خمینی همواره این کوشش خاص بچشم میخورد که به بسیاری از آنچه در اصل جنبه ای معنوی و اخلاقی دارد ، رنگ مادی بدهد و آنرا در خدمت تز "حکومت" و "سیاست" بکارگیرد .

---

۱- توضیح المسائل، پاسخهای به پرسشهای هزارساله ، چاپ پاریس ، ۱۳۶۲

مثلا در آیه معروفی از قرآن (سوره نساء، آیه ۵۸) آمده است که "... و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل". در ترجمه یا تفسیر این سخن، تاکنون هیچ مترجمی، هیچ مفسری، هیچ قرآن شناسی کلمات حکمتیم و تحکموا را حاکمیت و حکومت معنی نکرده، بلکه بمفهوم واقعی آن حکمیت و قضاوت معنی کرده است. با وجود این، آقای خمینی این قسمت از آیه را چنین معنی کرده است که: وقتیکه حاکم شدید، بر پایه عدل حکومت کنید. و در توجیه آن نوشته است:

"اساساً قضاوت یکی از رشته‌های حکومت و یکی از کارهای حکومت است. پس باید قائل شویم که آیه شریفه "و اذا حکمتم..." در مسائل حکومت ظهور دارد. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از امانت الهی باشد، و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از این امانتها هم حکومت است." (۱)

در ترجمه آیه بعدی همین سوره، باز سر و کله همین "حکومت" که در اصل آیه ذکری از آن نیست پیدا شده است. در اصل آیه (سوره نساء، آیه ۵۹) آمده است که: "یا ایها الذین آمنوا، اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم". و خمینی در ولایت فقیه، یکجا این آیه را بدین صورت ترجمه کرده است که: "ای ایمان آورندگان، خدا را اطاعت کنید و پیا مبران را اطاعت کنید، و اولیای امرتان را یعنی متصدیان رهبری و حکومتتان را اطاعت کنید" (۲). و در جای دیگر نوشته است: "در این آیه خداوند خطاب به جامعه مسلمین به آنان امر میفرماید که از خدا و رسول اکرم و اولی الامر پیروی و اطاعت کنید و از تعالیمشان پیروی و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایید" (۳). و

۱، ۲، ۳ - ولایت فقیه. بترتیب در صفحات ۹۴، ۹۳ و ۹۲

با زدرجای دیگر تصریح کرده است : "خداوند به آنان امر میفرماید که از خدا و رسول اکرم و اولی الامر یعنی ائمه پیروی و اطاعت کنید و از تعالیمشان پیروی و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمائید." (۱). این تأکید مکرر که "از احکام حکومتی متصدیان رهبری و حکومتستان اطاعت نمائید" در هیچ جای آیه وجود ندارد، و در هیچ یک از ترجمه‌های فارسی قدیم و جدید قرآن نیز اشارهای بدان نشده است، زیرا که اصولاً در تعبیر مفهوم "اولی الامر" از همان آغاز میان مفسران و فقیهان اختلاف نظر وجود داشته است و دارد. با اینوصف در ترجمه و در توضیحات خمینی تکیه اصلی بر همین حکومت گذاشته شده، زیرا که همه منظورها و در همین کلام خلاصه میشده است.

در موارد آیه دیگری از قرآن (سوره احزاب، آیه ۶) کار ترجمه و تعبیر، حتی بحد سفسطه میرسد. این بار خمینی نوشته است :

"ما میتوانیم از آیه شریفه "النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم" نتیجه بگیریم که منصب ولایت برای علمای هم ثابت است، با این بیان که مراد از اولی و اولویت همان ولایت و امارت است، چنانکه در مجمع البحرین در ذیل این آیه شریفه روایتی از امام باقر نقل میکند که حضرت فرمودند این آیه درباره امارت یعنی حکومت و ولایت نازل شده است. بنا بر این نبی ولایت و امارت بر مومنین دارد، و همان امارت و ولایتی که برای نبی اکرم است برای علمای نیز ثابت میباشد." (۲)

ولی فقیه، بنا به ضرب المثل معروف پارسی در اینجا خودش گز کرده و خودش بریده است، زیرا نتیجه گیری

خود را بر اساس تفسیری قرارداد داده است که خود آن مورد قبول هیچ منطقی نیست، و اول باید معلوم شود که کلمه "ولی" چه ارتباطی با ولایت دارد، تا بعد در این باره بحث شود که آیا همان ولایت و امارت نبی اکرم برای علما نیز ثابت است یا نیست؟

وقتیکه بتوان مفاهیم قرآنی را طبق خواسته‌ائی معین و در راه هدفهائی معین تعبیر کرد، این کار را بطریق اولی در مورد پیمبر و امامان واحداث منتسب بدانها نیز میتوان کرد، و این درست همان کاری است که ولی فقیه کرده است:

"منقوله عمر بن حنظله از قول امام جعفر صادق روایت دارد که فرمود: "بینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظرفی حلالنا و حرامنا و عـرف احکامنا . فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما" ( وسائل ، جلد ۱۸ ، باب ۱۱ و ابواب صفات القاضی ، روایت اول ) .

ترجمه‌ای که خمینی از این حدیث کرده، چنین است: "باید نگاه کنید ببینید از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و ما را حین نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است . بایستی او را بعنوان قاضی و داور بپذیرید، زیرا که من او را حاکم بر شما قرارداد دادم." (۱)

اینجا نیز مفهوم داور و قاضی، که خود مترجم نیز بدان اشاره میکنند، به فرمایند و سیاسی تغییر جهت یافته و هیچ اشکالی در انتساب این حرف به امام صادق دیده نشده است . و باز و باز در صفحات بعدی کتاب این کبار تکرار شده است:

---

۱- ولایت فقیه ، ص ۱۰۱

"امام فرموده است: "فانی قد جعلته علیکم حاکما".  
من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد فرمانروا  
بر شما قرار دادم، و کسی که این شرایط را دارا باشد  
از طرف من برای امور حکومتی و قضائی مسلمین  
تعیین شده و مسلمانانها حق ندارند به غیر او رجوع  
کنند." (۱)

و با این وجود، خدا و در جای دیگر همین کتاب  
نوشته است:

"امام صادق فرمودند: به شیعه ما بگوئید ما با او وقتی  
بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می افتد برای رسیدگی  
به یکی از این جماعات زشتکار مراجعه کنید، بلکه  
مردی را که حلال و حرام ما را می شناسد بین خودتان  
داور سازید که من او را بر شما قاضی قرار داده ام، و به  
سلطان جائز شکایت نبرید." (۲)

بدین ترتیب آنجا که پای مصلحت بمیان می آید، دیگر  
حاکم معنی حکومت پیدا نمی کند و دوباره بهمان مفهوم  
حکم و قاضی باز می گردد، تا وقتی که اشکال وجود "سلطان"  
برطرف شده باشد.

گاهی ولی فقیه برای اثبات نظریه "حکومتی" خود،  
حتی اشکالی در دستکاری احادیث و حذف یا تحریف قسمتی  
از آنها نمی بیند. مثلا در "ولایت فقیه" گفته شده  
است:

"و قتیکه میگویند معنای "الفقهاء مناء الرسل" این  
است که فقهاء فقط در گرفتن مسائل امین هستند، آیات  
قرآن را نشنیده میگیرند، و این را که در زمان غیبت  
علماء اسلام "والی" هستند چنین تاویل میکنند که  
مراد نقل مسائل شرعی است." (۳)

۳، ۲، ۱ - "ولایت فقیه"، بترتیب ص ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸

در اینجا ، "ولی فقیه" برای اینکه نتیجه‌گیری مورد نظر خود را از حدیث بکند ، تنها به نقل بخشی از آن اکتفا میکند ، زیرا اگر حدیث را بتمامی نقل میکرد ، کاملاً روشن میشد که فقها تنها دانش پیغمبران و احادیث آنان را به ارث می‌برند . حدیث بالا در کتابهای احادیث شیعه به دو روایت مختلف نقل شده است که اندکی با هم تفاوت دارند . یکی از این روایت حاکی است که : "ان العلماء ورثة الانبياء وذلك ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا ، ولكن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر" . و در روایت دیگر آمده است که : "ان العلماء ورثة الانبياء ، وذلك ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا ، وانما اورثوا احاديث من احاديثهم" . و لازم به یاد آوری نیست که هیچیک از این دو متن نه تنها ولایت فقیه را در امر حکومت توجیه نمی‌کند ، بلکه درست خلاف آن را تأکید دارد .

در صفحه ۱۴۰ کتاب ولایت فقیه اصول آیت الله سه کلمه "ولکن ورثوا العلم" را نقطه چین کرده و با اصطلاح درز گرفته است . و در صفحه بعد از آن بر اساس همین متن دستکاری شده ، اظهار نظر کرده است که :

"بنا بر این نمیتوان گفت چون در این روایت کسه اوصاف علما بیان شده وراثت در علم و عدم توریث مال در آن ذکر شده ، معنیش این است که علما منحصرأ علم و حدیث را ارث می‌برند ." (۱)

این روش تصحیح و تکمیل احادیث در موارد متعدّد دیگر نیز بکار برفته است ، که نمونه‌ای از آن را در ترجمهء قسمت‌هایی از خطابه حضرت حسین در "منی" میتوان یافت . متن آنچه در این خطابه گفته شده چنین است : "الیس کل ذلک انما تلتموه بما یرجى عندکم من القیام بحق

---

۱ - "ولایت فقیه" ، ص ۱۴۱

اللّه وان كنتم لمن اكثر حقه تقصرون". و ترجمه‌ای که خمینی از این متن در همان کتاب آورده، ترجمه دستکاری شده‌ای بدین صورت است: "آیا همه این احترامات و قدرتهای معنوی را از این جهت بدست نیاورده‌اید که به شما می‌رسد می‌رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید، اگر چه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده‌اید؟" در این ترجمه دو بار کلمه حق که مفهومی کاملاً معنوی دارد، به قانون تغییر داده شده است که جنبه سیاسی و حکومتی دارد، و این درست همان نظری است که خمینی در نقل این گفته امام دنبال میکند.

در جای دیگر همین کتاب، وی بار دیگر همین دستکاری را در ترجمه قسمت دیگری از گفته امام حسین تکرار کرده است. متن این گفته چنین است: "اللهم انك تعلم اندلم یکن ماکان مناتنا فسا فی سلطان ولا التماسا من فضول الخطام، ولكن لیا من المظلومون من عبادك ویعمل بفرائضك وسننك و احكامك". و خمینی آنرا چنین معنی کرده است: "خدایا، تو خود میدانی که آنچه از ما سر زده رقابت در بدست آوردن قدرت سیاسی نبوده و نه جستجوی ثروت و نعمتهای زائد، بلکه برای آنکه بندگان شمرده‌ات را امین و برخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم، و نیز بآن وظائفی که مقرر داشته‌ای و به سنن و قوانین و احکامت عمل شود". این کلمه قوانین این بار حتی به غلط نیز نیاورده، بلکه بصورت کلمه‌ای جعلی به گفته حسین افزوده شده است، زیرا که کلمات اصلی خطابه که اجرای وظائف و سنن و احکام بوده، نظر مترجم را از لحاظ جنبه سیاسی و حکومتی تامین نمی‌کرده است. (۱)

۱ - "ولایت فقیه"، متن عربی درس ۱۴۸ و ترجمه فارسی در ص ۱۵۳



همین فقیه عالیقدر که این اندازه در آیات قرآنی و سخنان ائمه و متون احادیث، دلائل محکم بر اصالت و قاطعیت اصل "ولایت فقیه" یافته است، خود در دوران زندگی طلبگی خویش، بتناسب شرایط و مقتضیات زمان، و بر حسب اینکه زمینه تا چه حد مساعد یا نامساعد بوده، تعبیرات مختلف و بسیار ناهماهنگی از همین اصل "ولایت فقیه" کرده است که حاکی از عدم اطمینان واقعی خود وی در این زمینه است. مثلاً سالها پیش، که وی هنوز از روش کجدار و مریز پیروی میکرد، در "کشف الاسرار" نوشته بود:

"ولایت مجتهد که مورد سؤال است از روز اول میان خود مجتهدین نیز مورد بحث بوده، هم در اصل داشتن یا نداشتن ولایت، و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او، و این یکی از فروع فقهیه است که طرفین دلیلهائی میآورند که عمده آنها احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است." (۱)

و باز در همین کتاب نوشته بود:

"مجتهدین فرضاً که قوانین جاری را برخلاف دستورات خدائی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند، با مخالفت با آن نمیکنند، زیرا که این نظام پوسیده را با زیبتر میدانند از نبودنش، و لهذا حدود ولایت و حکومت را که برای خود تعیین میکنند منحصر به چند امر است و بیشتر از آن چند امر نیست، یعنی فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر، و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از آن نامی نمیبرند." (۲)

و باز نوشته بود:

---

۲، ۱ - "کشف الاسرار"، ص ۱۸۵ و ۱۸۶

"اینکه میگویند حکومت باید بدست فقیه باشد، نه این است که فقیه باید شاه یا وزیر یا سرلشگر و سپاهی باشد، بلکه فقیه باید نظارت شرعی بر امور قوه تقنینیه و قوه مجریه مملکت داشته باشد." (۱)

و درست همین شخص، در چند سال بعد، یعنی وقتی که احساس کرد باد در جهت موافق میوزد، فتوا داد که: "اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت بعهده فقهاست. یعنی پاسداری از حدود و تمامیت ارضی مسلمانان، گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج و صرف آن، اجرای حدود و قصاص، حفظ مرزها، نظم شهرها، همه و همه." (۲)

"امروز فقهای اسلام حجت بر مردم هستند، همانطور که حضرت رسول حجت خدا بود و همه امور به او سپرده شده بود و هر کس تخلف میکرد بر او احتجاج میشد. حجت الله کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است و تمام کارها و افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. و فقها از طرف امام حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است." (۳)

"فقها چون نبی نیستند پس وحی نبی یعنی جانشین او هستند. بنا بر این فقیه وصی رسول اکرم است و در عصر غیبت امام المسلمین و رئیس الملّه میباشد." (۴)

این "وصایت" و "ولایت" در آغا زکار، "فقهای عصر"

---

۱ - "کشف الاسرار"، ص ۲۲۲

۲ - "ولایت فقیه"، بترتیب صفحات ۸۵، ۹۲، ۵۶

را بطور دسته‌جمعی شامل میشد :

"خاصیت حکومت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بی‌شماری از فقهای عصر ما موجود است . اگر اینها با هم اجتماع کنند میتوانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند." (۱)

ولی بمحض فراهم آمدن زمینه قدرت شخصی، ایمن فتوای شرعی تغییر شکل داد و این بار بدین صورت درآمد :

"اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت ( علم به قانون و عدالت ) باشد بپا خاست و تشکیل حکومت داد، او همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند." (۲)

با چنین منطقی ، همان بزرگواری که قبلاً با قاطعیت نوشته بود "منظور از حکومت فقیه نه این است که فقیه شاه یا وزیر یا سرلشگر باشد" خودش شاه عما مه دار کشور شد، و نه تنها سرلشگر هم شد، بلکه پادشاه را از "فرماندهی کل قوا" پائین تر نگذاشت ، و بجای یک وزیر فقیه چند دوجیب رئیس جمهوری و نخست وزیر و وزیر و استاندار و سفیر فقیه منصوب کرد، و با "برهان قاطع" چماق، صاف و ساده اعلام کرد که: "همه اینهایی که با ولایت فقیه مخالفند با خدای تبارک و تعالی مخالفند." (۳)

.....

نظیر همین "گردش" شرعی ۱۸۰ درجه‌ای که در مورد تعبیر "ولایت فقیه" و مشروعیت آن از دوران "حجّت الاسلامی" قم تا دوران "آیت الله العظمائی" نجف صورت

۲۰۱- "ولایت فقیه"، ص ۵۴ و ۵۵

۳- خمینی، در دیدار با گروهی از روحانیون قم، ۳۰ مهر ۱۳۵۸

گرفته بود، توسط همین فقیه عالیقدر در مورد "سلطنت" صورت گرفت، با این تفاوت که این بار این گردش ۱۸۰ درجه‌ای درست جهت عکس‌گردش اولی را داشت، یعنی بهمان نسبت که "مشروعیت" ولایت فقیه با توجه به شرایط سیاسی بیشتر می‌شد، مشروعیت "سلطنت" کاهش می‌یافت.

در زمان تالیف "کشف الاسرار"، "روح‌الله خمینی" که هنوز حجت‌الاسلامی از حجت‌الاسلام‌های فراوان مدرسه فیضیه قم بیش نبود، نه تنها سلطنت را امری مخالف اسلام تلقی نمی‌کرد، بلکه دلائل فراوان نیز اقامه می‌کرد که خدمت فقها به سلاطین فوائد عدیده دارد:

"از رجال کشی در احوالات محمد بن اسمعیل بن بزیع که در دولت منصور داخل است یک حدیث از موسی بن جعفر نقل می‌کند که از اشخاصی که در دربار هر سلاطین واردند و برای اصلاح حال کشور وتوده قدم بر می‌دارند بقدری تعریف و تمجید کرده است که انسان را متحیر می‌کند. می‌گوید: اینها محل نور خدا هستند در زمین. اینها نور خدا هستند در توده نور. اینها برای اهل آسمان روشنی می‌دهند همچون ستارگان درخشان که برای اهل زمین نور پخش می‌کنند. بهشت برای آنان خلق شده و آنان برای بهشت. پس از آنکه شیخ بزرگوار این روایات را نقل می‌کند می‌گوید: داخل شدن در عمل سلاطین گاهی هم واجب است." (۱)

"اصحاب خاص ائمه و دوستان خصوصی این خاندان در شغل دولتی داخل بودند و ائمه دین از آنها تأیید و تمجید می‌کردند، مثل علی بن یقظین و محمد بن اسمعیل بن بزیع و عبدالله نجاشی و ابی‌اهواز و

---

۱ - "کشف الاسرار"، ص ۲۲۸

دیگران ، وهمینطور از بزرگان علماء ما در دربار  
سلاطین وارد بودند چنانچه پیش از این اسم آنها  
را بردیم." (۱)

"شما همه میدانید که سلطنت بنی امیه در اسلام  
بدترین و ظالمانه ترین سلطنتها بوده ، و دشمنی و  
رفتارشان را با آل پیغمبر و فرزندان علی بن  
ابیطالب همه میدانید ، و در میان همه بنی هاشم  
بدسلوکی و ظلمشان نسبت به علی بن الحسین زین  
العابدین بیشتر و بالاتر بود . با وجود این بهمین  
سلطنت وحشیانه جاثرانه ببینید علی بن الحسین  
چقدر اظهار علاقه میکند ، چنانچه در کتاب "صحیفه  
سجادیه" در دعائی که قریب هشت صفحه است برای  
لشکریان آنها دستورهای میدهد که شرح آن یک  
کتابچه میخواهد . آنوقت شما میگوئید روحانی با  
حکومت و سلطنت مخالف است ؟ اینها هر وقت ممکن  
شده بی آنکه طمع در کارشان باشد یا خودخیال  
حکومت و منصبی داشته باشند حتی در عین حال که  
تشکیلاتی را بدترین تشکیلات میدانند از هیچگونه  
همراهی برای حفظ حکومت دریغ ندارند و در موقع  
امتحان هم امتحان داده اند." (۲)

"هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته  
که سلطنت حق ما است ... اینها با این تشکیلات  
هیچگاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند بهم  
بزنند ، و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت  
کردند مخالفت آنها با همان شخص بوده از باب آنکه  
بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند ، و گرنه  
با اصل اساس سلطنت تا کنون از این طبقه مخالفتی

۲، ۱- کشف الاسرار ، ص ۲۲۹ و ۲۲۶

ابرازنشده بلکه بسیاری از علماء بزرگ عالیمقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی ها کردند مانند خواجه نصیرالدین و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهائی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها، و هر قدر هم سلاطین با آنها بدسلوکی کردند و با آنها فشار آوردند، باز با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده و تواریخ همه در دست است، و پشتیبانی هائی که مجتهدین از دولت کردند در تواریخ مذکور است. اکنون شما میخواهید دولت را به آنها بدبین کنید و این نیست جز از سوء نیست و فتنه انگیزی و تفرق کلمه و نفاق، و گرنه مجتهدین همیشه خیر و صلاح کشور را بیش از همه میخواهند. (۱)

و همین بزرگوار، که اینطور با قاطعیت از فقها و علمائی که "با سلاطین همکاری ها کردند" تجلیل کرده و حتی امام زین العابدین را از جمله آنان دانسته بود، در آن سالها که بجای "حجت الاسلام" قم "آیت الله" نجف شده بود، و از طریق "واسطه های مطمئن" دریافت بود که وقایع "مساعد" تازه ای در حال تکوین است (۲) درباره همین فقها و علمای عالیمقام چنین فتواداد:

"یک فقیه، یک قاضی، و قتی که در دستگاه سلطنت که دستگاه ظلمه است وارد شوند اسلام را کسب دار میکنند. لذا ائمه از ورود باین دستگاهها شدیداً تحذیر کرده و فرمودند اگر شما ها وارد نمیشدید کار با اینها نمیرسید." (۳)

۱ - "کشف الاسرار"، ص ۱۸۶

۲ - به اظهارات آقایان مهدی بازرگان، ابوالحسن بنی صدر، ابراهیم یزدی در صفحات ۱۰۴۶ تا ۱۰۵۸ مراجعه شود.

۳ - ولایت فقیه، ص ۱۰۷

والبته "آیت الله العظمی" لازم بتوضیح ندانست  
که با این حساب، آیا ما مزین العابدین جزو ائمه  
محسوب میشده یا نمیشده است؟

"بیش از پنجاه روایت در وسائل الشیعه و مستدرک  
و دیگر کتب هست که از سلاطین و دستگاہ ظلمه کناره گیری  
کنید، و هر کس یک مداد بآنها بدهد یا آب در دواتشان  
بریزد چنین و چنان میشود. خلاصه دستور داده اند  
که با آنها بهیچوجه همکاری نشود و قطع رابطه  
بشود." (۱)

"تنیل ها این همه روایات را کنار گذاشته و دو حدیث  
ضعیف را که شاید وعاظ السلاطین جعل کرده اند در  
دست گرفته و مستند قرار داده اند که باید با سلاطین  
ساخت." (۲)

و همان بزرگواری که از شیخ بهائی تجلیل فراوان  
کرده بود، یعنی از همان کسی که کتاب معروف "جامع عباسی"  
خود را در فقه شیعه بنام شاه عباس صفوی نامگذاری کرده  
بود، درباره همین شاه عباس گفت:

"شاه عباس هم مثل انوشیروان آدمی جانی و آدمکش  
بوده است. درباره او تبلیغات زیادی شده، ولی  
شاید در خاندان صفوی بدتر از شاه عباس وجود  
نداشته است." (۳)

و با زهمان "فقیه بزرگوار" که پیش از آن با قاطعیت  
در "کشف الاسرار" خود نوشته بود که هیچ فقیهی تاکنون  
با اصل اساس سلطنت مخالفت نکرده است و آنها که چنین  
تهمتی را به فقها میزنند سوء نیت دارند، این بار با همان  
قاطعیت در "ولایت فقیه" خود گفت:

---

۲۰۱ - "ولایت فقیه"، بترتیب صفحات ۱۸۲ و ۶۹  
۳ - خمینی، در دیدار با گروهی از مقامات بلندی پایه  
کشور بمناسبت میلاد حضرت محمد، ۹ آذر ۱۳۶۴

"سلطنت و ولایتعهدی همان است که اسلام بر آن خط  
بطلان کشیده است." (۱)

"قرآن حدیث دارد که بر ضد سلاطین قیام کنید." (۲)  
"خداوند امر فرموده که مردم باید به سلاطین کافر  
شوند ( عصیان بورزند)، و رجوع به آنها با کفر  
ورزیدن به آنها منافات دارد." (۳)

البته همه این فتواهای قدیم و جدید منعکس کننده  
"اوامر ثابت و لایتغیر الهی" بود، زیرا که طبعاً آنکس که  
"حجت خدا بر مسلمین و نایب امام زمان و ولی فقیه امت  
اسلام" است نمیتواند با اقتضای مصالح سیاسی ضدونقیض  
بگوید، بنابراین احتمالاً این خودخداوند بوده که در  
این فاصله تغییر رأی داده و "بدائی" صورت گرفته  
است. ظاهراً جماعت مؤمنین نیز این حقیقت را کاملاً  
دریافته بودند، زیرا که هم آنروز و هم این روز، وهم در  
دنبال همه ضدونقیض گوئیهای شرعی دیگر ولی فقیه  
کماکان فریاد زدند که "الله اکبر، خمینی رهبر!"

.....  
این نکته شایان توجه است که سالها پیش از آنکه خود  
آیت الله موضوع ولایت فقیه را با این قاطعیت در نجف  
اشرف مطرح ساخته باشد، همین موضوع در کناره رود "تیمز"  
توسط اسلام شناس معروفی بنام Ann K.S. Lambton  
مورد ارزیابی جامع قرار گرفته و حوادث احتمالی آینده  
نیز با نظری صائب پیش بینی شده بود. این بانوی محقق،  
که سالها استاد مدرسه مطالعات آسیائی و آفریقائی

---

۱، ۲، ۳ - "ولایت فقیه"، بترتیب صفحات ۶۹، ۱۰ و ۱۰۴



دانشگاه لندن بود و اکنون استاد بازنشسته این دانشگاه است، با زبان فارسی بخوبی آشناست و در سالهای جنگ جهانی دوم وابسته مطبوعاتی سفارت انگلستان در ایران بود. بسیاریند مسئولان حکومتی آن دوران در ایران که نقش فعال "میس لمبتن" را در وقایعی که در آنهنگام در ایران گذشت، و روابط نزدیک وی را با مراکز مذهبی بخوبی در یاد دارند.

خانم دکتر لمبتن، درست چند هفته پس از شورش ۱۵ خرداد ۱۳۴۳ تهران که منجر به بازداشت و بعد تبعید خمینی شد، در مقاله تحقیقی مبسوطی در مجله "مطالعات اسلامی" لندن چنین نوشته بود:

"هنگامیکه مجتهدی بنام آیت الله خمینی بعنوان تندروترین منتقد حکومت شاه را با بیزید مقایسه کرد، برای دولت مرکزی راهی بجز ابراز واکنش شدید باقی نماند. دولت مدعی شد که شورش از جانب مخالفان اصلاحات ارضی و مخالفان آزادیهای که به زنان داده شده بود رهبری شده است، و البته این موضوع صحت داشت، هرچندکه عللی دیگر نیز وجود داشت. ولی آنچه در این میان مهم است حدود گسترده قدرتی است که مخالفان میتوانند در لوای مذهب از خود نشان دهند. تا آنجا که وظیفه بنیادی هر مؤمن بطور کلی و در طبقات مذهبی بطور اخص بر اساس امر معروف و نهی از منکر تعیین شود، چنین مخالفتها و شورشهایی مسلماً با زهم پیش خواهد آمد.

مهدی بازرگان در رساله خود به مسئله توقعات مردم از مرجع تقلید تکیه کرده است، و آنچه در این رساله بیش از هر چیز مورد توجه و ارزیابی قرار

گرفته با زگشت غیرمنتظره به نظریه مذهبی ولایت فقیه است که ریشه در اسلام قرون وسطای ایران دارد. بگفته بازرگان، تا زمان استقرار حکومت عدل مهدی موعود در جهان مهمترین وظیفه نهادنای مذهبی ایفای نقش پناگاه مطمئنی در برابر حکومتها است که همه آنها غیرشرعی هستند. از نظر او اینک زمان بررسی برای یافتن راهی بمنظور بدست گرفتن ابتکار عمل بشیوه مدراسلامی فرارسیده است، و از آنجا که مرجع تقلید جانشین پیامبر و ائمه است، چنین کسی باید از صفاتی مشابه حضرت علی، البته شاید در سطحی اندکی پائین تر، برخوردار باشد، یعنی صاحب علم و وقوف، شهامت اخلاقی، قدرت مبارزه، توانائی داوری باشد. عبارت دیگر پیشوائی باشد با بینش کامل در امور دنیوی و اخروی و مسائل علمی و عملی که نه تنها قادر به کلام بلکه توانا در گام باشد.

نفوذ این فلسفه ولایت فقیه در رساله بازرگان و رسالات مختلف دیگر مشهود است، و بی تردید اگر بخواهند با تمام قدرت در عملی کردن این فلسفه برقراری حکومت عدل الهی در روی کره ارض بکوشند، فرجام کار یک انقلاب دهشتناک خواهد بود. این واقعیت که مرجع تقلید تا زمان تدوین این رسالات هنوز معین نشده، با احتمال قوی مربوط به این است که تا این زمان پاسخی بدین پرسش پیدا نشده است که کدامین کس میباید فقیه فقیهان و نگهبان نگهبانان شود. (1)

---

۱ - نقل از مجله Islamic Studies ، شماره ۲۰ ، پائیز ۱۳۶۴

.....

سلسلهٔ فریبه‌ها و وعده‌های دروغین "اسلامی" از نخستین روز تا آخرین روز اقامت رهبر کبیرا انقلاب در نوفل لوشاتو ادامه یافت، و منظم‌اخبارگزاریها، روزنامه‌ها و مجلات، رادیوها، تلویزیونهای جهان غرب و آنجا سراسر دنیا، منعکس شد:

" - ما نمی‌خواهیم برگردیم به ۱۴۰۰ سال پیش. ما همه مظاهر تمدن را با آغوش باز قبول داریم. (۱)

- در جمهوری اسلامی زنان در انتخاب فعالیت و سرنوشت خود آزاد خواهند بود، و در همه چیز حقوقی کاملاً مساوی مردان خواهند داشت. (۲)

- در جمهوری اسلامی علما خود حکومت نخواهند کرد و فقط ناظر و هادی مجریان امور خواهند بود. (۳)

- در منطق اینها آزادی یعنی به زندان کشیدن مخالفان، و سانسور مطبوعات، و اداره دستگا‌ه‌های تبلیغاتی، در این منطق تمدن و ترقی یعنی تبعیت تمام شریانهای مملکت از فرهنگ و اقتصاد و ارتش و دستگا‌ه‌های قانونگذاری و قضائی و اجرائی از یک مرکز واحد. ما همه اینها را از میان خواهیم برد. (۴)

- 
- ۱ - سخنرانی برای گروهی از ایرانیان، نوفل لوشاتو، ۱۹ مهر ۱۳۵۷
  - ۲ - در مصاحبه با روزنامه انگلیسی The Guardian اول آبان ۱۳۵۷
  - ۳ - در مصاحبه با خبرگزاری Reuter، ۴ آبان ۱۳۵۷
  - ۴ - سخنرانی برای گروهی از دانشجویان ایرانی در اروپا، نوفل لوشاتو، ۸ آبان ۱۳۵۷

- در جمهوری اسلامی کمونیستها نیز در بیان عقاید خود آزاد خواهند بود. (۱)

- برای همه اقلیتهای مذهبی آزادی بطور کامل خواهد بود و هر کس خواهد توانست اظهار عقیده خودش را بکند، و دولت اسلامی جواب منطق را فقط با منطق خواهد داد. (۲)

- مادر مقابل نسل آینده مسئولیت نگهداری از مخازن نفت را داریم. (۳)

- نه رغبت شخصی من، و نه وضع مزاجی من، اجازه نمیدهد که بعد از سقوط رژیم فعلی شخص نقشی در اداره امور مملکت داشته باشم. (۴)

- در دولت اسلامی رادیو و تلویزیون و مطبوعات مطلقاً آزاد خواهند بود و دولت حق نظارت بر آنها را نخواهد داشت. ملت را که نمیشود تحمیق کرد! (۵)

- دولت اسلامی مایک دولت دمکراتیک بمعنای واقعی خواهد بود. من در داخل این حکومت هیچ

---

۱- در مصاحبه با سازمان عفو بین المللی Amnesty International، نوفل لوشاتو، ۱۰ نوامبر ۱۹۷۸

۲- در کنفرانس مطبوعاتی نمایندگان وسائل ارتباط جمعی غرب، نوفل لوشاتو، ۹ نوامبر ۱۹۷۸

۳- در مصاحبه با روزنامه هلندی Telegraaf، نوفل لوشاتو، ۱۲ نوامبر ۱۹۷۸

۴- در مصاحبه با خبرگزاری آمریکایی Associated Press، نوفل لوشاتو، ۷ نوامبر ۱۹۷۸

۵- در مصاحبه با روزنامه ایتالیایی Paesa Sera، نوفل لوشاتو، ۲ نوامبر ۱۹۷۸

فعالیتی برای خودم نخواهم داشت فقط نقش  
ارشادی ایفا خواهم کرد. (۱)

— جامعه آینده ما جامعه کاملاً آزادی خواهد بود.  
همه نهادهای فشار و اختناق و استعمار در این  
جامعه از میان خواهد رفت. (۳)

— من نمیخواهم رهبر جمهوری اسلامی آینده باشم.  
نمیخواهم حکومت یا قدرت را بدست بگیرم. فقط  
مردم را برای انتخاب حکومت ارشاد خواهم کرد. (۴)

— در جمهوری اسلامی زنها آزاد هستند. در تحصیل هم  
آزاد هستند. در کارهای دیگر هم آزاد هستند. مثل  
حالا نخواهد بود که نه زن آزاد است و نه مرد. (۲)

— پس از رفتن شاه، من نه رئیس جمهور خواهم شد،  
نه هیچ مقام رهبری دیگری را بعهده خواهم گرفت.  
مثل گذشته فقط به ارشاد و هدایت ملت اکتفا  
خواهم کرد. (۵)

و این "سریال حقیقت و صداقت"، در بازگشت  
آیت الله به تهران نیز همچنان ادامه یافت:

— ما وارث یک مملکت آشفته، یک مملکت زلزله زده،

۱- در مصاحبه با تلویزیون آمریکائی NBC، نوفل  
لوشاتو، ۱۱ نوامبر ۱۹۷۸

۲- در مصاحبه با هفته نامه انگلیسی The Guardian،  
نوفل لوشاتو، ۱۶ نوامبر ۱۹۷۸

۳- در مصاحبه با هفته نامه آلمانی Der Spiegel،  
نوفل لوشاتو، ۷ نوامبر ۱۹۷۸

۴- در مصاحبه با تلویزیون اتریش، نوفل لوشاتو،  
۱۶ نوامبر ۱۹۷۸

۵- در مصاحبه با روزنامه فرانسوی Le Monde، نوفل  
لوشاتو، ۹ ژانویه ۱۹۷۹

یک مملکت دشمن زده هستیم که برای نوسازی آن  
ملت باید قیام کند. (۱)

— دیگربرنامه‌های اقتصادی ما برنامه‌هایی نخواهند  
بود که هدفهای شرکت‌های بین‌المللی را در ایران  
به اجرا بگذارند. (۲)

— اختناق دهن شد و دیگر بر نمی‌گردد. شما آزاد شدید.  
در جمهوری اسلامی همه آزادیها تامین است. برای  
همه، برای زن، برای مرد، برای سفید، برای  
سیاه، برای همه! (۳)

" در اظهارات متعدد خطاب به مراجع داخلی یـا  
بین‌المللی، خمینی و دستیارانش مواضع جمهوری  
اسلامی را روشن کرده بودند: برقراری یک رژیم  
دمکراتیک، احترام به اصول حقوق بشر، توسعه  
اقتصادی معقول بخصوص برپایه کشاورزی، توزیع  
عادلانسه درآمدها، مبارزه با فساد، و در درازمدت  
ایجاد یک جامعه اسلامی بر اساس عدالت و اخوت  
انسانی، و در سیاست خارجی اتخاذ روش بیطرفی، و  
محکوم کردن اسرائیل و آفریقای جنوبی و پیمانهای  
نظامی. بموازات هم‌اینها، آیت‌الله اطمینان  
میداد که با سقوط شاه‌وی برای عبادت و ارشاد  
به‌قم خواهد رفت و کار تدریس خود را از سر خواهد  
گرفت و اداره امور سیاست کشور به کسانی شایسته و  
صالح که از اصول عدالت اسلامی الهام گرفته باشند  
و اگذار خواهد شد.

کم بودند کسانی که تحت تأثیر این دروغ‌ها قرار

---

۱ - از روزنامه کیهان، چاپ تهران، ۲۵ بهمن ۱۳۵۷

۲ - از روزنامه کیهان، چاپ تهران، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸

۳ - پیام رادیوئی به ملت، ۲۷ فروردین ۱۳۵۸

نگرفتند. در صفا اول اینها مردان سیاسی  
اوپوزیسیون ایرانی شاه بودند که میپنداشتند  
روی کارآمدنشان از این طریق حتمی است. ولی در  
عین حال نخست وزیرها و مفسران غربی نیـــــــز  
میپنداشتند بالاخره یک مدل خوب انقلاب " انقلاب  
بنام الله " بصورت نوشاروی انقلاب ضد مذهبی  
کمونیستی پیدا شده است. " (۱)

.....  
وقتیکه رهبرکبیردر مقام جانشین برحق علی بن  
ابوطالب حق داشته باشد بطور منظم " دروغ مملحت آمیز "  
بگوید، طبعاً این کار برای مقلدان مقام اجتهاد، نه  
جنبه تفنن بلکه جنبه یک وظیفه شرعی پیدا میکند:

" حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: همانا  
که قبل از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه  
الشریف، مردی از ذریه پیغمبر در ایران قیام  
میکند و سپاهیان او بمدت هشت یا هیجده ماه  
اسلحه بردوش میجنگند و پس متوجه بیت المقدس  
میشوند. و نیز امیر مومنان علیه السلام در روی  
منبر فرمودند: دیری نخواهد پائید که یهودیانی از  
غرب فلسطین را اشغال میکنند و دولتی اسرائیلی  
در آن بوجود میآوردند. و آنروز مسلمانان گرفتار  
بندهای استعمارند. و باز حضرت امام جعفر صادق  
فرمودند: آنگاه که اسرائیل در زمین فساد کند،  
خدای تعالی بندگان خاص خود را که مردمی سخت کوش

---

۱- هوشنگ نهاوندی، در کتاب L'Iran 1940 - 1980. Crise, révolution et tragédie، چاپ پاریس،  
۱۹۸۱، ص ۹۸

و جنگجو و نرزش ناپذیرند از قم بسوی آنان روانه  
میکنند، و اینها اول عراق فتح میکنند، آنگاه  
با عرب همدستان میشوند تا فلسطین را آزاد سازند،  
و چون وارد فلسطین شوند خانه به خانه و سنگر به  
سنگر سراغ یهودیان صهیونیست میروند و آنها را  
بیرون کشیده و سرشان را مثل گاو میش میبرند،  
بطوریکه یک یهودی در فلسطین باقی نماند. و در  
موقعی دیگر امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:  
ای بغداد! وای بر تو از ری، آنروز که نیروهای  
رزمی از تهران بسوی بغداد حرکت کنند! و پیغمبر  
صلی الله علیه و آله فرمودند: مردمی را می بینم که  
در متن انقلاب دست به جنگی میزنند که از اول تا  
باخر از نصرت‌های الهی برخوردار است، و رهبر  
این انقلاب ایرانی است، و نیروهایش را به بیست  
المقدس میفرستد. (۱)

" انگیزه تشکیل مؤسسه هواپیما سازی طیارا با بیل  
بر میگردد به جو خاص که در مملکت ما بعد از انقلاب  
بوجود آمد، و نیازهایی که ما داشتیم، از جمله نیاز  
به هواپیما که قبل از جنگ با عراق به آن صورت احساس  
نمیشد. ما راه حل این مشکل بزرگ را از طریق  
رهنمودهای اسلامی انقلابی انتخاب کردیم. بخصوص  
حضرت آیت الله العظمی منتظری در این مورد به ما  
راهنماییهای گرانبهائی فرمودند... اکنون چند  
طرح را در دست مطالعه و اجرا داریم، از جمله  
هواپیمای " کبوتر سفید " که انشاء الله در آینده

---

۱ - از بیانات "حجت الاسلام" رضوانی، نماینده مجلس  
شورای اسلامی و عضو کمیسیون دفاع این مجلس،  
در نطق قبل از دستور، نقل از هفته نامه ایران تایمز،  
چاپ واشینگتن، تابستان ۱۳۶۱